

زئِ وکالت (1)

رضا مقصودی - وکیل دادگستری

حضرت امام صادق علیه السلام قضاوت را به چهار دسته تقسیم کرده است که سه گروه آنان در آتش و یک دسته در بهشت هستند:

« دسته اول: قضاتی هستند که به جور و ستم حکم می کنند در حالی که می دانند در آتش هستند.

دسته دوم: این گروه نیز به جور و ستم حکم می کنند، در حالی که نمی دانند پس در آتش هستند.

دسته سوم: قضاتی که به حق حکم می کنند ولی نمی دانند و براساس علم، قضاوت نمی کنند؛ این گروه نیز در آتش هستند، اگر چه به حق قضاوت کنند ولی نه بر اساس علم، بلکه از روی جهل حکم می کنند.

دسته چهارم: این گروه قضاتی هستند که به حق حکم می کنند در حالی که می دانند در بهشت هستند. « ( 2 )

بی آنکه بتوان در این مورد از امام صادق علیه السلام تقلید و در وصف وکلا از این حدیث شریف استفاده کرد، اما به شیوه آن حضرت و شاید با تنقیح مناط و وحدت ملاک، در یک تقسیم بندی دیگری بتوان گفت:

وکلا سه دسته اند: (3)

دسته اول : کاسبان و تاجران :

— عده ای بی تفاوت به جایگاه و شأن و رتبه وکالت و بی اهمیت به سرنوشت آن در برابر ناملایمات، آشوبها، خطرات و هشدارهائی که بر راه وکالت کمین کرده و موجودیت آن را تهدید می کند، بی احساس نیاز به کسب و ارتقاء سطح دانش حقوقی و حرفه ای از طریق دستیابی و وقوف بر آراء ، نظرات حقوقی و رویه های قضائی و تفسیر و تنقیح آنها

و پرورش و رشد قوای خلاقه و افزایش قدرت استدلال و تحلیل مبانی آراء و استنباط احکام جزئی از اصول کلی و از طرفی رشد و بالندگی فضائل اخلاقی و شئوون حرفه ای؛ بی توجه به همه اینها سر در لاک منافع مادی و لذت و تنعم و رفاه مادی و یا کسب جایگاه اجتماعی فرو برده، عرض خود می دارند و زحمت وکالت می برند. این دسته در پذیرش دعوی، دغدغه احراز مبنا و سبب دعوی، وجود دلائل و مستندات مثبت ادعا و پیشبرد و با اساس بودن دعوی را نداشته و آنچه برای ایشان مطلوب بالذات و غایت نهائی و ملاک در پذیرش پرونده است، میزان خواسته و بالتبع مبلغ حق الوکاله و نحوه وصول آنست.

این گروه از هیچ تلاش و ترفندی برای گرفتن پرونده فروگذار نکرده، برای جیفه دنیا تدلیس ماشطه می کنند. از وعده های موهوم و امید به امور واهی و تضمین نتیجه گرفته تا ادعای ارتباط و نفوذ در دستگاه قضا یا بر دادرس پرونده و حتی این موارد را در تبلیغات با جلوه و طمطراق چشمگیری برجسته کرده و بدون در نظر گرفتن اخلاقیات و عرف جامعه و بازخورد رفتار خلاف شأن خود با نهایت شرمساری می نویسند: طلاق فوری !!

برخی از ایشان بدون توجه به اسباب و موجبات دعوی یا قدرت اثباتی مستندات و مدارک، با کتمان واقع و قلب حقیقت موکل را در اعطای وکالت ترغیب و تحریض نموده و معتقدند ارائه طریق و مشاوره درست یا ارشاد موکل به احقاق حق از راه کوتاه و هموارتر، موجب انصراف وی از وکالت یا تأخیر در انجام آن می شود. حتی برخی از این نیز فراتر رفته و با قبول وکالت بدون مبنا و سبب و بدون بررسی از زاویه علم وکالتی برای احراز پیشبرد دعوی، مبلغی از موکل دریافت و طرح دعوی می کنند. النهایه با وضع اطاله دادرسی در دادگاههای ما چنانچه پس از مدت نسبتاً طولانی نتیجه دعوی کاملاً به ضرر موکل اعلام شد، برای ترضیه خاطر موکل و انصراف وی از پیگیری موضوع وکالت و احیاناً تخلف وکیل، تمام یا قسمتی از حق الوکاله را نقداً یا طی چکی مدت دار مسترد می دارند. موکل هم به ظاهر خرسند است که وکیلش، وکالتی تبرعی انجام داده و تیری مجانی در تاریکی انداخته است که نهایتاً به هدف نخورده و در صدد کشف علت و رفع معلول بر نمی آید!! وکیل هم مدت معتنا بهی حق الوکاله در اختیارش بوده و از آن استفاده کرده است. یا به دو گروه تقسیم شده، با شناسائی پرونده های سنگین از طرق خاص، ظاهراً جداگانه و در واقع در یک تیم، وکالت طرفین پرونده را بعهده می گیرند. با این قید که در صورت عدم توفیق و حاکم شدن در دعوی، کل حق الوکاله را یکجا و فوری مسترد دارند. معلوم است که با حصر عقلی و در هر صورت یک طرف پرونده محکوم له واقع شده و بهر حال حق الوکاله معتنا بهی وصول می شود. وکلای بظاهر بازنده دعوی نیز بوعده عمل کرده و فوری کل حق الوکاله را مسترد می دارند. بدین سبب همه اطراف قضیه مسرور و راضی

از چنین معادله ای و به همین سادگی و با فرمولی به ظاهر منطقی و عقلانی، بر رخسار غماز و ممتاز آینه عدل و حقیقت، غبار تیرگی و زنگار فریب می نشانند.

بدیهی است در اجتماعی که علیرغم وفور تکنولوژی، اسباب علم و آگاهی و تزیید امکانات خارق العاده در بهبود شرائط زندگی، مع الأسف هنوز شاهد ترجیح ظاهر بر حقیقت و غلبه جهل و سادگی و غفلت بر سرنوشت اهالی آن هستیم که نقش مار را از نوشته آن تمییز نداده، اغلب دروغ شیرین را بر حقیقت تلخ ترجیح می دهند، بالمآل عالم وارسته و فاضل و فرزانه ای چون میرزای قمی با این ترفند، محکوم ملائی کم سواد شده، آواره و مطرود می گردد.

این دسته در کسوت وکالت نیز در اعاشه و تأمین معیشت و رفاه و تنعم بالنسبه موفق ترند. لذا در اندک زمانی صاحب و مالک مال و منال زائدالوصفی شده که خلایق را متحیر و در درک درست وکالت و از حقیقت این حرفه شریف گمراه و دچار اشتباه می کنند. اینان از داسرا و دادگاه های انتظامی نیز بیم و واهمه ای ندارند و لذا حتی برخوردهای انتظامی و صدور آراء با غلظت و شدت کم و بیش در بازدارندگی ایشان تأثیر اساسی نداشته است. مواردی را شاهدیم که حتی با لغو پروانه وکالت توسط مراجع انتظامی، متخلف همچنان به این حرفه در پوششهای مختلف و پنهان دیگر ادامه داده که حتی به طرح شکایت با عنوان «تظاهر به وکالت» از سوی کانون وکلا منجر شده است. آسیب و خسارت دیگر رفتار این عده آنست که حربه و بهانه لازم را بدست دشمنان دانا و بدخواهان وکالت داده تا با علم و عمد و قیاس جزء به کل، چهره وکیل را در اجتماع و نزد افکار عمومی مخدوش و این طبقه فاخر و منبع الطبع را به صفات و خصائل نامطلوب و غیرموجه مشوش و متصف کرده، از اعتبار و اعتماد انداخته و نقش، تأثیر مطلوب و ضرورت حضور وکیل را در دادرسی و عدالت قضائی زیر سوال برده، کم رنگ یا بکلی به محاق نسیان یا وادی انکار کشانده و بالمآل فلسفه و ضرورت جوهر وکالت و عناصر ذاتی آن چون استقلال را در نظر مخاطب به شبهه و تردید افکنند.

در همین جا ذکر دو نکته برای دفع اشکال مقدر ضروریست:  
اول آنکه با کنکاش، تحقیق و تتبع و استقراء جامع در احوال و آثار حرفه وکالت و شاغلین آن در می یابیم که افراد این دسته نسبت به کل جامعه وکالت درصد کمی را تشکیل می دهند. غالب وکلا از وارستگی در اخلاق و پایبندی به نظامات حرفه ای برخوردارند و حداقل اگر شأن و مرتبت این مهم را تماماً نیافته اند، ولی داخل در این تیپ شخصیتی نیز نبوده و خروج موضوعی دارند.

نکته دوم اینکه، برخی مشاغل چون وکالت، قضاوت و کسوت روحانیت؛ بلحاظ قداست ذاتی و انتظار بالای اجتماع از آن، دارای خصیصه «قیاس جزء به کل» هستند. منظور آنست که جامعه عمل هر عضو از این اجتماع را به دیگران سرایت داده، به پای همه نوشته و به اصطلاح همه را به یک چشم دیده و به یک چوب می راند. این هم شاید موهبتی است که خداوند مشمول این طبقات کرده است که مراقب نقش و جایگاه خود در اجتماع بوده و از طرف سایر اعضاء نیز کنترل و هدایت گردند. مقدمه اخیر برای بیان این مطلب است که هر چند تعداد افراد از این دسته کم بوده و نسبت به جامعه وکالت به حساب نیاید، ولی خصیصه قیاس جزء به کل در حرفه وکالت موجب می شود که عمل این گروه بدبینی، دوری و سوء تفاهم جامعه را نسبت به همه اعضاء دربرگیرد. این تلقی که حرفه وکالت پولساز، قلیل العمل و کثیرالمنفعة است، همان سوء تفاهمی است که از این پدیده نشأت می گیرد. البته درک و برداشت عوام را که از سر سادگی و ناآگاهی و صرفاً بر مبنای قضاوت و احساس ظاهری صورت گرفته و قابل ملامت نیست، نمی توان به افراد آگاه ولی مغرض و بدخواه و یا حسود سرایت داد که از سر عناد، عالماً عامداً آتش کینه و انتقام بر بال عدالت زده و برای منافع فردی یا گروهی، با دستاویز قرار دادن عمل عده معدودی، قربانی کردن این حرفه را بعنوان نقشه راه دنبال می کنند. همچنین نمی توان عملکرد نهادهائی چون رسانه ملی را با همه امکانات و طول و عرضش در تخریب چهره وکالت، از همین تلقی عوامانه محسوب نموده، قابل اغماض دانست. این افراد اگر جاهل به ماهیت امر و حقیقت موضوع نیز باشند، جاهل به تقصیرند و عذرشان پذیرفتنی نیست. زیرا اولاً آگاهی از واقع امر چندان دشوار نبوده و ثانیاً تأثیر عمل و نتیجه تلقی اشتباه اینان را نمی توان با گله کارگری ساده یا کاسبی که جز امرار معاش دغدغه ای ندارد، برابر دانست.

دسته دوم : فرصت شناسان و غنیمت شماران

در بازشناسی این دسته باید گفت: کسانی اند که وکالت را نه به عنوان یک حرفه یا هدف و فلسفه زندگی و راه اعاشه؛ بلکه به خاطر وجاهت، شأن و مرتبت اجتماعی آن، بعنوان ژست و مارک شخصیتی برای کسب جایگاه و موقعیت سیاسی، یا نفوذ اجتماعی برگزیده اند. وکالت در نگاه این عده وسیله تفاخر، تکاثر و تفرعن یا تفنن است که بسته به موقع و اقتضای زمان یا مکان و در حالت ضرورت به کار می آید. راه اعاشه و ارتزاق این افراد طرقی بجز وکالت است و لذا این دسته نیز با گروه نخست در نداشتن دغدغه سرنوشت وکالت و شناخت موانع و عوامل رشد و بالندگی آن و تلاش در راه اعتلا و تعالی اش مشترک اند. این کلام که مع الأسف از طرف برخی بزرگان حقوق نیز مطرح شده که وکیل دادگستری می بایست ناف ارتزاق خود را از وکالت ببرد، اگر چه ناظر بر مصلحت اندیشی

در حفظ عزت و مناعت طبع وکیل برای تن ندادن به هر پرونده و قبول نکردن هر دعوا و تحمل نکردن هر سرزنشی از سوی موکل به لحاظ نیاز مالی و معیشتی است، اما به نوبه خود موجب دور افتادن وکیل از مبانی و اهداف و فنون حرفه ای وکالت می شود. اگر حال و روز وکالت در جامعه چنان اسفناک و جانگداز شده که وکیل با حفظ اصول و مبانی و معتقدات حرفه ای توان تأمین معیشت و هزینه های زندگی را نیز ندارد، وقتی او از تأمین ابتدائی ترین نیازهای یک زندگی شرافتمند عاجز است و در تنازع و تکاپویی دائم بین حفظ حرمت انسانی و شان حرفه ای وکالت با گذران آبرومند زندگی و در ساده ترین مفهوم تأمین "نانش" شبانه روز در کشمکش و مبارزه است و از طرفی در کارزار و تنازع دائم با موکل، قاضی و طرف دعوی و حتی نهادهای نظارتی و انتظامی کانون که بعضاً در سختگیری و فشار بر وکیل از همه جبهه های دیگر طاقت فرسا تر و نفس گیرتر است (که آسیب شناسی آن مجال دیگری می طلبد) و همه این عوامل هر لحظه او را که راه دشوار وکالت را با همه ناملایماتش طی کرده بر آینده و سرنوشت خود می لرزانند، زندگی را تحمل کرده و همه جا چوب اتصاف به این صفت را می خورد. در دادگاه از نگاه نگهبان و منشی و مدیر دفتر و قاضی و... به عنوان عنصری مزاحم و مانع تلقی شده، در خود کانون که مع الاسف تنها به وقت انتخابات اعضای هیئت مدیره و ضرورت و مصلحت، وجود وی را مایه برکت و موجد اثر شمرده، در اجتماع که به برکت تبلیغ دشمنان دانا و عمل دوستان نادان باید این عنوان را چون چوبه دار بر پشتش حمل و چون کالای قاچاق پنهان کرده و حتی شب هنگام در منزل که لحظاتی در کنار خانواده به تماشای فیلم یا سریالی از سیمای جمهوری اسلامی می نشیند، زیر ضربات ناجوانمردانه و تحقیرآمیز نقش های تلویزیونی، بعنوان جاعل، کلاهبردار، سوء استفاده کننده از قانون با استفاده از حیل قانونی و... در پیشگاه زن و فرزند می شکند، زیر نگاه سنگین و بغض آلود آنان خرد و تحقیر می شود. این عوامل روح او را آهسته و در انزوا می خورد و می تراشد... اما و هزار اما....

راه برون رفت از این بحران، پاک کردن صورت مسأله، ترک وکالت و اشتغال به شغل دیگری که می تواند در تضاد کامل با روح وکالت باشد، نیست. چگونه می توان در روابط پیچیده حقوقی امروز با همه ملازمات و مناسباتش و با گسترش دامنه دعاوی از حیث تنوع و تعداد و کثرت آراء و نظرات و رویه های قضائی و به روز شدن استنباط های حقوقی که وقوف و اشراف بر آن از عهده وکیل حرفه ای نیز خارج است، با اشتغال به شغل دیگری که ممکن است در تعارض با ماهیت وکالت و حتی مقوله علم و فرهنگ باشد، دفاع از حق را از وکیل دو یا چند شغله انتظار داشت؟! اشتباه نشود. بحث در غایت مطلوب پرداختن به این حرفه است و الا پاسخ نقضی به این سوال وجود دارد که امروز می بینیم دفاع از حق با هر ساز و کاری حتی بدتر و اسف بارتر از آنچه گفته شد، ممکن گشته است !!

نیز نباید فراموش کرد که وکیل دادگستری به مثابه یک تاجر یا کاسب نیست که در صورت تأمین نیازهای مادی و معیشتی اش دغدغه اش برطرف و آمالش برآورده گردد. بلکه وی هم به لحاظ سبقه تاریخی و منشأ ظهور و بعثت وکالت و هم نقش اجتماعی وکالت در همه جوامع، رسالت دفاع از حقوق اجتماعی مردم، نظارت بر حسن انتظام امور و اجرای قوانین و رصدکننده اعمال و رفتار مجریان قانون را بعهدہ دارد که اگر تأمین معیشت با اشتغال به کسب دیگر مرتفع گردد، ایفای این نقش اساسی و مهم با اشتغالات دیگر ناسازگار و در تضاد است.

دسته سوم : مصلحان و مدافعین از حق

اگر بگوئیم قوام و اعتبار وکالت به قوام و اعتبار دسته سوم است، سخن به گزاف نرفته است. این دسته وکالت را نه به لحاظ کسب مال و منال یا جاه و موقعیت اجتماعی، بلکه به خاطر خصیصه ذاتی اش در دفاع از حق، نقش حیاتی و تعیین کننده اش در اصلاح و تدبیر امور جامعه، کارکرد اجتماعی آن در یاور مظلوم و خصم ظالم بودن و بالأخره مواهبی که اشتغال به این حرفه منبع در بالندگی روح و قوت و قدرت تفکر و تشخیص امور و رشد و شکوفائی صفاتی چون عزت نفس و مناعت طبع، استقلال عمل، شهامت و جسارت ایستادگی در برابر باطل، کشف استعدادهای درونی، وقوف بر دردها، رازها و نیازهای طبقات اجتماع و تلاش جهت درمان آن، دارد؛ برگزیده اند. نیز می توان دلیل اینکه این حرفه همواره بخصوص در جوامع عقب مانده و نظامهای سلطنتی، موروثی، قبیله ای و مستبد دشمنان قسم خورده و دائمی دارد، را از این خصائل ذاتی شناسائی کرد. جهل و فقر فرهنگی و عدم شناخت مردم از حقوق خود در اجتماع، همان اکسیری است که حاکمان این نظامها و زورگویان و متجاوزان به حقوق مردم در طول زمان و در عرض زمین از آن، معجون تعدی و تجاوز، ارباب، ظلم و فساد و تباهی ساخته اند. نگاهی به شاکله آنان از یک سو و رسالتی که حرفه وکالت به سبب فلسفه وضعش به عهده گرفته، بخوبی این تقابل را نمایان می سازد. از زاویه دیگر بخش چشمگیری از مصلحان اجتماعی و کسانی که سبب تغییر در عادات و رسوم آزاردهنده اجتماعی شده، برای آزادی مردم اسارت خویش و برای حیات آنان مرگ خود را انتخاب کردند، از تحصیل کردگان حقوق و خاصه آراستگان به زیور وکالت بوده اند. از دموستنس و سیسیرون در یونان باستان گرفته تا گاندی و نهرودر هند و توماس ارسکین و سر ادوارد کلارک در انگلستان و تا شادروانان دکتر مصدق و محمود سرشار و سید هاشم وکیل و ارسلان خلعتبری و... همه و همه از متصفین به دسته سوم این تقسیم بندی هستند.

دستاورد:

اگر وکالت تاکنون علیرغم همه دشمنیها، موانع، ضربه زدن دوستان نادان، خنجر از پشت زدن همراهان آگاه و قهر و خشم و انتقام بدخواهان؛ دوام آورده، ضربات ناجوانمردانه پی در پی را تحمل کرده، اما کمر به تسلیم و رضا خم نکرده و بر قامت رعناي خود نقش عدالت خواهی و خورشید پرفروغی که همچنان بر ترازوی عدالت می تابد، را استوار نگه داشته ، مرهون لطف و عنایت خداوند اولاً و سپس فداکاری، از خودگذشتگی و لطف و احسان و ایثار دسته سوم است.

- امیدوارم در آینده این میراث بزرگ عزیزانمان ، بزرگانمان و اسلافمان را قدر شناخته و وکالت را چون دژی ارزنده و ضرورتی انکارناپذیر در برقراری عدل و کمک به احقاق حق در محاکم ، بپذیریم.

\_ امیدوارم اگرچه از حیث امکانات مادی و مالی و قدرت تبلیغ و اعلان حقانیت و مظلومیت این حرفه شریف، توان برخورد با بداهلان و بداندیشان را نداریم، لااقل در اتصاف به صفات انسانی و تعالی اخلاق و مکارم نفسانی و نیز ارتقای سطح علمی و قوت و قدرت استدلال ، موقعیت وکالت را در اجتماع استوار سازیم.

- امیدوارم وکالت را به لحاظ صفات و خصائل ذاتی اش که برشمردیم، عاشقانه بستائیم و صرفنظر از تأمین اعاشه، از آن چون گوهری ارزنده مراقبت کنیم.

- امیدوارم در اشتغال به این حرفه، برای جیفه دنیا، تدلیس ماشطه نکنیم. اگر در بررسی وکالتی به حق رسیدیم حق را بگوئیم. برای قبول پرونده به شیوه های غیراخلاقی متوسل نشده، به حکمتها، رازها و تدبیر امور از راههای نامشهود معتقد شده و برخی اعمال و خلیات را هر چند در زمان کوتاه پاسخ دهد، زرنگی بحساب نیاوریم. چنانچه باطل را شناختیم، از آن دفاع ناشیانه نکرده، موکل را به راه درست ارشاد کنیم تا اینکه تجهیز به اسباب و فنون این حرفه باعث کتمان حق، دفاع عالمانه از باطل و فریب و تقلب نگردد.

- امیدوارم وضع خود را در دنیای وکالت به مثابه سرنشینان یک کشتی در دریای طوفانی و بغایت دشوار بدانیم که عمل هر عضو در سرنوشت همه تأثیرگذار است و لذا نمی توان به این استدلال که جای خود را سوراخ می کنم، دیگران را گرفتار غرق و هدم ساخت. نیز همگان مسئولیت دارند بخاطر مصالح خود و بقای وکالت، مرتکب این عمل را دعوت به

معروف کرده و از منکرش بازدارند.

امیدوارم....

پی نوشتها :

(1)- زىّ وکالت به معنای هویت صنفی، راه و رسم، نمای ظاهری، بروزات بیرونی و تجلیات خارجی و صورت مشهود حیات وکالت است.

(2)- قال الصادق «عليه السلام»: "القضاء اربعة، ثلاثة فى النار و واحد فى الجنة: رجل قضى بجور و هو يعلم، فهو فى النار، و رجل قضى بجور و هو لا يعلم انه قضى بجور فهو فى النار، و رجل قضى بالحق و هو لا يعلم فهو فى النار، و رجل قضى بالحق و هو يعلم فهو فى الجنة . (وسائل الشيعة، باب 4، ح 6، ص 11")

(3)- این دسته بندی الزاماً به همین شیوه نیست. یعنی ممکن است یک نفر دارای تلفیقی از اوصاف دسته اول و دسته دوم یا سوم باشد. مثلاً به فنون وکالت و علم و اجتهاد در آن مجهز بوده ولی به لحاظ دغدغه اصلی معیشت و تنعم در گروه اول جای گیرد.